

هوشنگ گلشیری؛ جان پرشور خلاق نوآور

هوشنگ گلشیری؛ نویسنده‌ای
برآمده‌ی سنت و مدرنیته

فرج سرکوهی

روزنامه نگار و منتقد ادبی مقیم آلمان

اخبار مرتبط

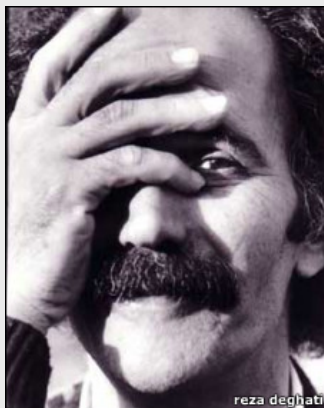
«گفتگو با فرزانه طاهری؛ 'ما هنر زندگی کردن داشتیم'»

می نوشت تا به گفته خود «چن» های درون «ما» را احضار و آزاد کند و کم تر نویسنده ای در زبان فارسی، ما، مسائل و بحران وجودی و فرهنگی ما، چالش های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و تاریخی انسان معاصر ایرانی را این چنین درونی کرده و چنین زیبا، هنرمندانه، خلاقانه، بدیع و نوآورانه به داستان برکشیده است که هوشنگ با شکل دادن خلاقانه به مولفه ها و عناصر داستان، به زبان، به ما و به جهان ما کرد و نوشت.

چهار دهه حضور خلاق، شریف و نوآور گلشیری در داستان نویسی و زبان فارسی، در جا انداختن تعاریف و مفاهیم نو در ساختار فرهنگی ایران، در کانون نویسندگان، در عرصه مبارزه برای آزادی بیان و کلام، در نشریات و نشست های فرهنگی گوناگون و در رفاقت بی دریغی که به ویژه در روزهای خطر گل می کرد، از روشن ترین فصل های تاریخ فرهنگی است که اغلب با سیاهی و شکست رنگ خورده است.

«پسر، اگر ما که باخته ایم همیشه بتوانیم همین گوشه ای را که در آن ایستاده ایم کمی بسازیم و بنویسیم، همین را که می بینیم و تجربه می کنیم بنویسیم، یا همین سقف سانسور را کمی عقب ببریم، برده ایم ما.» و گلشیری پیروزی خلاقیت، پیروزی هنر، ادبیات و کلام و پیروزی فرهنگ و شرافت حضور بر تاریخ ایران بود.

گلشیری باید باشی، با زبان کلاسیک و معاصر فارسی عجین شده باید باشی، استاد خلق جمله ها و ساختارهای موجز و روایت های جذاب و پرکشش و منسجم باید باشی، تجربه های غنی، وقوف گسترده، نگاهی تیز و ذهنی هشیار چون هوشنگ و خیلی چه و چه ها باید که داشته باشی تا «به یک چرخش قلم»، به یکی دو واژه، به حرکتی یا وصفی یا نقلی موجز، دریائی زندانی شده را در جتّه ای پنجاه و چند کیلویی، در سینه استخوانی او که سنگ صبور و تکیه گاهمان بود، بنویسی.



reza deghati

ما و جهان ما را چنان نوشت که انگار همین نقل و وصف و ترکیب و حرکت که او نوشته، همین آدم ها و موقعیت و همین پیرنگ و واقعیت داستانی که او خلق کرده، همین تردید که به تمهیدی استادانه جانی در کلام یا در بزنگاهی در روایت به کمین نشانده تا دام شک و پرسش را بر خواننده باز کند، همین روایت های متفاوت از منظرهای گوناگون که در جهان داستانی چند صدائی او تک صدائی راوی مستبد را نفی می کنند، همین لایه های بر هم نهاده ای که داستان را می گسترانند یا جمع می کنند، همین حضور حاضر و غائب فرم و تکنیک، همین جان پرشور خلاق نوآور و آن همه که هوشنگ وصف کرد یا نوشت، نه بر ساخته او که از ازل، جانی در زبان، تخیل و تعقل ما، چشم انتظار چشم کاشفی بوده اند تا هوشنگ ما از راه برسد، آن ها را شکار کند و بنویسد.

ما و جهان ما، بحران ها و درگیرهای ما را در داستان درونی کرد و به داستان برکشید تا ما نه با چشمی واحد و نه در نقلی تک صدائی، که از منظرهای گوناگونی که او در داستان تعبیه می کرد و از چشم های راویان متفاوتی که پاره های واقعیت داستانی او را می ساختند، به خود بنگریم، خود را بشناسیم، در باره خود داور کنیم، خود را نقد کنیم و از خود رها شویم.

نوانایی هوشنگ در خلق واقعیت داستانی از نگاه و زبان راویان متفاوتی که واقعیت داستانی را از منظرهای متفاوت خود خلق یا وصف و روایت می کنند، در خلق ساختارهای نو و منسجمی که به ایجازی شگرف بر کم ترین پایه ها و قطعه های خود بنا شده و خواننده را در لذت خلق اثر شریک می کنند، در برکشیدن روایت تک صدائی و تک خطی به داستان چند صدائی که در آن دموکراسی ادبی بر استبداد ذهنی و زبانی راوی پیروز می شود، در خلق روایت های جذاب و پرکشش و منسجم، در شکل دادن به مولفه ها، عناصر و جهان داستان، در کشف و خلق صناعت ها، تکنیک ها و فرم های نو که در قلم او رام می شدند، در معماری ساختارهای بدیع، در شکل دادن و اهلی کردن زبان، در خلق آدم ها و موقعیت ها، در ابداع صناعات و تمهیدهای روایتگری، در معاصر کردن سنت ها که در داستان نویسی داشته ایم و در جذب خلاقانه دستاوردهای داستان نویسی جهان، در نوشتن یا ثبت داستانی انسان معاصر ایرانی، در داستانی کردن ما و مسائل معاصر ما، در درونی کردن چالش ها و تضادهای فرهنگی،

فلسفی، اجتماعی و سیاسی ما و.. و نیز تیزهوشی او، تسلط او بر تکنیک و زبان، وقوف ذهنی گسترده و تجربه های عینی غنی او، شجاعت جذب و درونی کردن حادثترین تضادهای فرهنگی و... هوشنگ را در داستان بلند و داستان کوتاه به چهره سرآمد ادبیات فارسی و یکی از پایه های روشنفکری مستقل ایران برکشید.

فرهنگ ساز تاریخ

هوشنگ اما فقط داستان نویسی بزرگ نبود. از نادر فرهنگ سازان تاریخ معاصر ایران نیز بود.

” هوشنگ در دهه چهل و پنجاه در دگرگون کردن ارزش های زیبایی شناختی روشنفکران ایرانی و در تحول برداشت روشنفکران و کتابخوان ایرانی از هنر و ادبیات و به ویژه داستان نقشی کازساز داشت و طرفه آن که این مهم را نه در نقد و نظر که با خلق آثار داستانی به جای آورد.

“

از آنان بود که برد و تاثیر و نفوذشان از محدوده ای واحد در می گذرد و با واسطه آثار و کارنامه فرهنگی خود چشم انداز و مفاهیمی نو را در ساختار فرهنگی جامعه حک می کنند.

هوشنگ در دهه چهل و پنجاه در دگرگون کردن ارزش های زیبایی شناختی روشنفکران ایرانی و در تحول برداشت روشنفکران و کتابخوان ایرانی از هنر و ادبیات و به ویژه داستان نقشی کازساز داشت و طرفه آن که این مهم را نه در نقد و نظر که با خلق آثار داستانی به جای آورد.

بهترین آثار هوشنگ از نگاهی سیاسی ترین یا اجتماعی ترین آثار ادب معاصر فارسی است و هوشنگ تا بود چهره ای معترض و منتقد و یکی از سیاسی ترین نویسندگان ایران بود اما با هوشنگ دهه چهل و پنجاه بود که تعریف خلق هنری و ادبی در ایران از تعهد به سیاست روز یا از کاهش به این یا آن مکتب و ایدئولوژی رها شد.

با شازده احتجاب و داستان های کوتاه هوشنگ بود که روشنفکران و فضای فرهنگی ایران نیز اثر هنری و ادبی را مستقل از تعلقات سیاسی و چون ذات خودمعینی فهمیدند که راه های ارتباط و معیارهای سنجش خود را خود به دست می دهد و بر ارزش های ساختاری و زبانی خود، و نه تعلق بدین یا آن مکتب، سنجیده می شود.

هدایت و نیما در این عرصه نیز پیشگام بودند اما هوشنگ در جانداختن این برداشت نقشی تعیین کننده داشت.

برآمدن با چنین مهمی اما نه فقط به استادی خلاقانه او در داستان، که به جانی جست و جو گر و پرسنده و درگیر، به شجاعت نوجونی و خطر کردن، به معلمی دلسوز و مبتکر، به منتقدی صریح و با سواد، به هوشی تند و تیز و به ذهنی باز، به چشمی دقیق و بینا و به گوش حساس نیز نیازمند بود و بیش از همه به فضیلت قناعت و حکمت بی نیازی؛ چرا که این همه به کار باید تا رو در روی هنجارهای غالب و پسند مسلط زمانه بایستی و از فریبهی شهرت های کاذب و عشوه های عوام پسند و از همراهی با این یا آن جناح قدرت یا فضای مسلط سر باز زنی و این همه در هوشنگ بود.

دغدغه انتقال فرهنگ نیز از دل مشغولی های همیشگی او بود که دانش خود بی دریغ می بخشید.

شرافت حضور یا حضور شریف او هم بود که استقلال روشنفکری و مبارزه برای آزادی بیان، خلق، فکر، تخیل و کلام را در آن روزگار وانفسا به هیچ سودانی معامله نمی کرد. برچیده و حاشیه نمی رفت. کناره نیز نمی گرفت.

در روزهای پرشور انقلاب در سال ۱۳۵۷ سخت درگیر فعالیت های کانون و مبارزه با استبداد بود و هم در آن فضای تب زده و سیاسی شده آن روزگار، که سنگ بر سنگ بند نمی شد، داستان «حکایت آن سوار...» را بازنویسی می کرد که بهترین نمونه رام کردن و احیاء و احضار زبان کلاسیک فارسی در خدمت داستان نویسی مدرن ایرانی است.

” یا هوشنگ گلشیری دهه چهل و پنجاه بود که تعریف خلق هنری و ادبی در ایران از تعهد به سیاست روز یا از کاهش به این یا آن مکتب و ایدئولوژی رها شد

“

هم در آن سال ها بود که «فتح نامه مغان» را نوشت و در هیات راوی جمعی این داستان ناخودآگاه تاریخ ما را به روشنی آگاهی احضار کرد.

بعدها که برخی قصه های کوتاه او چون «نقشیدان»، «نقاش باغانی» و «انفجار بزرگ در آدینه» درآمد، احضار ما به تاریخی که بر ما بود و دغدغه مجتمع کردن پاره های هویت و فرهنگی را که تکه تکه شده بود چنان وصف و نقل کرد که «نقاش باغانی» او با هر چرخش قلم بخشی از جهان را می آفرید.

خاطره هایی از آن روزها

هوشنگ از محورهای اصلی جمع مشورتی کانون نویسندگان نیز بود.

یک بار در شهریور ماهی که قصد داشتند مرا از دره پرت کنند، با فراستی که در او بود، جان من از مرگ حتمی نجات داد.

بارها احضار، بازجویی و تهدید شدیم و هر بار می گفت: «زنده ایم هنوز. می نویسیم هنوز.» و می نوشت.

شبی که در خانه رایزن فرهنگی سفارت آلمان دستگیر شدیم، به ما گفتند که ممنوع الخروج هستید اما هوشنگ قصد سفر کرد.

قرار بود از آلمان و «به محض رسیدن زنگ بزند». اما صبح زود از خانه زنگ زد و گفت: «بیا خانه. ناشتایی ات را همین جا بخور.»

رفتم. گفت که هاشمی و چند مامور اطلاعات او را جلوی باجه کنترل فرودگاه مهرآباد می گیرند.

هوشنگ را می برند توی یکی از اتاق هائی که در طبقه دوم فرودگاه مهرآباد در اختیار وزارت اطلاعات بود.

هاشمی کوشیده بود تا هوشنگ را تحقیر کند. هوشنگ گفت: «توهین و فحش و تهدید و از همان حرف ها.»

هاشمی لودگی هم کرده بود. شوخی های زشت جنسی؛ آن هم با هوشنگ که از شوخی جنسی صریح نفرت داشت و شرم حضور داشت.

هرگز او را چنین آزرده ندیده بودم. نه در احضارها و بازجویی های مکرر و نه حتا در آن شبی که در خانه رایزن فرهنگی سفارت آلمان بازداشت شدیم و تریاک در جیب هوشنگ گذاشتند و درآوردند و کسی که بعدتر فهمیدیم سعید امامی بوده است، برای ما که چشم بسته بودیم سخنرانی مفصلی کرد در باب تهاجم فرهنگی ما روشنفکران به فرهنگی که آنان کمر به حذف و قتل آن بسته بودند.

آن شب هاشمی تریاک گذاشت توی جیب هوشنگ و بعد جلوی ما آن را درآوردند و گفتند «می فرستیم ات به منکرات.»

بعد هاشمی گفت «تریاک گذاشیم توی جیب اش تا به او و تو و دیگران نشان دهیم که چه ها می توانیم کرد.»

حتا آن شب چنان آزرده نبود که آن روز صبح پس از بازگشت از فرودگاه.

بعد جای خورد و گفت: «می بینی پسر چه می کنند با ما که قلم به چشم می زنیم و نان به فاعت می خوریم؟» و بعد: «اما زنده ایم هنوز.»

آن شب چله، ساعتی پس از آزادی من از زندان با فرزانه آمدند خانه ما.

وحشت کرده بود از دیدن رد آشکار شکنجه بر دست ها و چهره من.

مدام می گفت «الله اکبر» بعد گفت «می بینی پسر چه می کنند با ما؟ اما زنده ای هنوز.»

همیشه به هنگام خطر می گفت «زنده ایم هنوز، می نویسیم هنوز، اگر بمانیم و بنویسم برده ایم. مگر چند نفریم در این وانفسا؟»

وقتی که رفت در ایران نبودم. تصویرها در تبعید منجمد می شوند. هوشنگ من همان جا است. در همان اتاق کارش در اکیاتان که خانه دوم من به هنگام خطر و «نماز خانه کوچک» همیشگی او بود.

همان جا جن ها را احضار می کند، همان جا «انفجار بزرگ» را انتظار می کشد تا مردی که از «کراوات سرخ» نفرت دارد «مثل همیشه» در روزهای «روشن و تاریک» ما، در کابوس های ما بیدار شود.

من خسته و گرسنه از راه می رسم.

می گوید «بنشین پسر. چیزی در آشپزخانه پیدا کن و بخور.»

بعد جای می نوشیم و هوشنگ کاغذهای تازه پرینت شده را نشان می دهد. داستانی تازه «داغ داغ» است. تازه از تنور درآمده» و می خواند.

چاپ مطلب

درباره این سایت ها

ارسال به شبکه های اجتماعی

Facebook Balatarin Donbaleh Delicious

خدمات

دریافت روزانه اخبار از طریق ایمیل پادکست آر اس اس موبایل ویجت

BBC © MMX

بی بی سی مسئول محتوای سایت های دیگر نیست

سایت های مرتبط در بی بی سی
سی
ТОЧИКІ
پینتو
عربی

راهنما
راهنمای دسترسی به سایت
استخدام

درباره ما
تماس با ما
شرایط استفاده
حفظ اطلاعات شخصی